

باسمه تعالی

خارج اصول حضرت استاد فرحانی (دام ظلّه) جلسه ۶۰ ۹۶/۱۱/۱۵

موضوع کلی: مسأله ضد موضوع جزئی: دلالت نهی غیر بر فساد

بررسی دلالت نهی غیر بر فساد

خلاصه جلسه گذشته

بحث به اینجا رسید که مسأله ثمره بحث مقدمه موصله در مقابل وجوب مطلق مقدمه مورد اعتراض جناب شیخ قرار گرفت. ایشان فرمود اگر با دقت عقلی نقیض را بررسی کنید ثمره منتفی است هم بر اساس قول مشهور که مطلق مقدمه را واجب می‌دانند و هم بر اساس قول صاحب فصول که مقدمه موصله را واجب می‌داند و اگر نقیض را عرفی بگیرید و دقت عقلی را کنار بگذارید و فهم عرفی را در مسأله نقیض دخالت بدهید ثمره منتفی است زیرا تفاوتی که بین صاحب فصول و مشهور وجود دارد این است که نقیض مقدمه واجب که مطلق ترک صلات است که محرم باشد بنابر نظر مشهور یک راه برای تحقق حرام وجود دارد و بنابر نظریه صاحب فصول دو راه برای تحقق حرام وجود دارد و تفاوتی ندارد که ما حرام را از یک طریق انجام دهیم یا از دو طریق انجام دهیم و این فارق نیست.

سوال مهم در اینجا این است که نقیض در اینجا به چه معنا است؟ یکی از کارهای بسیار خوبی که در عبارات علامه در نهاییه و در عبارات امام در بررسی این بحث وجود دارد این است که وقتی ما بحث از تقابل تناقض می‌کنیم این تقابل به کجا بر می‌گردد.

علامه در نهاییه می‌فرماید تقابل تناقض تقابل سلب و ایجاب است در مقابل این دیدگاه، دیدگاه دیگری است که نقیض شی رفع شی است فارق این دو دیدگاه در حد اشاره این است که اگر ما گفتیم نقیض شی رفع شی است کما اینکه ظاهر کلمات مرحوم میرداماد این طور است آن موقع نقیض وجود رفع وجود است و نقیض انسان، لانسان است و نقیض لانسان، لا لانسان است یعنی رفع لانسان است. آن موقع وجود لازمه نقیض است، به اصطلاح لازمه نقیض لانسان وجود انسان است و آن موقع باید تصویر کرد که یک وجودی است که نقیض این وجود رفع آن است و یک رفعی دارم که این نقیض، رفع این وجود نیست بلکه رفع این رفع است. وجود هم لازمه این رفع رفع است.

این مطلب در متن نهاییه موجود است. این یک تصویر از تناقض است که نقیض وجود، رفع وجود است و نقیض رفع وجود رفع وجود است و وجود لازمه نقیض است. بر اساس این تصویر نقیض هر شی رفع شی است. اگر این طوری بگوییم فرمایش جناب شیخ درست است یعنی وقتی یک شی واجب است نقیض آن شی که محرم است به معنای رفع آن است و آن شی، دیگر نقیض این رفع نیست بلکه لازم این نقیض است.

اشکال به تصویر تناقض در کلام شیخ اعظم

فضای کلام شیخ یک اشکال دارد و آن اشکال همانی است که علامه در نه‌یاه بیان فرمودند: اشکال این است که براساس اینکه من بگویم نقیض شی رفع شی است و نقیض رفع شی، رفع شی است آن موقع معاندت و منافرت یک طرف است طرفینی نیست یعنی وجود با این نقیض معاند است ولی نقیض این وجود را طرد نمی‌کند و این نقیض نقیض خودش را طرد می‌کند نه وجود را و آن موقع این وجود لایانسان را طرد می‌کند و لایانسان، انسان را طرد نمی‌کند بلکه لا لایانسان را طرد می‌کند. معاندت و تنافر یک طرفی می‌شود نه طرفینی، در صورتیکه در تناقض حقیقتاً معاندت طرفینی است وقتی معاندت طرفینی شد تناقض باید برگردد به تقابل سلب و ایجاب و این تقابل یعنی اینکه دو گزاره داریم که هر کدام دیگری را نفی می‌کند.

به تعبیر علامه وقتی انسان لایانسان را دفع می‌کند و لایانسان انسان را دفع می‌کند این به اعتبار دو هلیه بسیطه است یک هلیه بسیطه در جانب انسان هست که بازگشت انسان به وجود انسان است و یک هلیه بسیطه در جانب لایانسان هست که این دو هلیه بسیطه لا یجتمعان و لا یرتفعان هستند یعنی یک منفصله حقیقیه به اصطلاح فنی داریم که این منفصله حقیقیه دو گزاره درونش است که معا لا یصدقان و معا لا یکذبان که به این تقابل سلب و ایجاب می‌گویند این هلیه در مفرد بسیطه است و در «قیام زید» هلیه مرکبه است ولی باز همین حکم را دارد و همیشه بازگشت تناقض به دو گزاره‌ای است که معا لا یصدقان و معا لا یکذبان و اگر تصویر تناقض به واسطه این نکته فنی که مطارده از جانبین باشد نه از جانب واحد، آن موقع نقیض انسان لایانسان است و نقیض لایانسان انسان است که این دو گزاره با هم جمع نمی‌شوند با هم رفع نمی‌شوند و هر دو باهم منافرت دارند و هر دو دیگری را نفی می‌کند، که لازمه این فرمایش علامه این است که وقتی می‌گوییم اصل تناقض هست که استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین درست باشد، بر خلاف فرمایش آیت الله جوادی که این مقدار با استاد خود همراه هستند ولی می‌گویند قضیه اصلی ما استحاله اجتماع است و استحاله ارتفاع بازگشت به استحاله اجتماع دارد در صورتی که لازمه این فرمایش حق علامه، استحاله اجتماع و ارتفاع است زیرا مطارده طرفینی است و بازگشت تناقض بین المفردات به تناقض بین هلیات برمی‌گردد یعنی به تقابل سلب و ایجاب برمی‌گردد.

این روح کلام علامه است و اگر کسی این را خوب تصویر کند آن موقع این همان فرمایش حضرت امام است. ایشان در اینجا وقتی وارد بحث شیخ می‌شود اشکال شیخ را که بیان می‌کند و بعد می‌فرماید: «یمكن أن یورد علیه: بأننا لا نسلّم أنّ میزان النقیض ما ذکره» شیخ فرموده نقیض شی رفع شی است وقتی نقیض شی رفع آن باشد آن موقع حتی بنابر نظر مشهور ثمره با دقت عقلی منتفی است و ما قبول نداریم که نقیض شی رفع شی باشد «بل النقیضان هما المتقابلان إيجاباً و سلباً» حالا اگر نخواستید به ایجاب و سلب برگردانید باید بگویید نقیض شی رفع شی یا چیزی است که آن را مرفوع کند یعنی اعم از رفع که بازگشتش به نکته‌ای است که بیان کردم تا مطاره طرفینی شود و مطارده طرفینی را اگر در قالب گزاره بگویید باید بگویید تقابل ایجاب و سلب و اگر در قالب مفرد بخواهید بگویید باید بگویید نقیض انسان لایانسان است و نقیض لایانسان چیزی است که لایانسان را بر می‌دارد یعنی انسان. لذا

امام این قسمت را خواستند بگویند که اگر کسی نخواست به تناقض را به گزاره ببرد باید این گونه بگوید ولی اصل کلام ایشان مطلبی است که اینجا فرمودند تقابل سلب و ایجاب است.

علی ای حال مبنای فرمایش علامه و امام یک چیز است و آن اینکه مطارده در نقیضان طرفینی است اگر انسان طرد لائسان کرد لائسان هم باید طرد انسان کند نه اینکه انسان طرد لائسان کند و لائسان هم طرد لائسان کند.

بنابراین یا حرف حق را بیان می‌کنیم که تقابل تناقض تقابل سلب و ایجاب است و یا اگر هم در حد گزاره نخواهیم صحبت کنیم باید بگوییم نقیض شی رفع شی است یا چیزی است که آن شی را بردارد نه رفعش، بلکه اعمش می‌کنیم. «أو نقیض الشیء أعمّ من رفعه أو كونه مرفوعاً به» می‌توان در حیث مفرد برد و به حیث قضیه نبرید و اگر کسی بخواهد این را تصدیقی کند در قالب تقابل سلب و ایجاب باید ببرد و محور هر دو این است که مطارده طرفینی است در حالیکه طبق فرمایش شیخ که مبنای میرداماد است مطارده یک طرفی خواهد بود.

حضرت امام می‌فرماید اگر کسی این طوری گفت «فحیث نقیض ترک الصلاة هو فعل الصلاة، فإذا وجب الترك حرمت الصلاة، فتصیر باطله»^۱ وقتی مسأله این طور شد نقیض ترک صلات، ترک ترک صلات نیست بلکه خود صلات است زیرا بین فعل صلات و ترک صلات تقابل سلب و ایجاب وجود دارد با تصویری که ما از نقیض ارائه می‌کنیم و اگر این طور شد حق با صاحب فصول است که نقیض ترک صلات، صلات است و نقیض صلات هم ترک صلات است و مطارده طرفینی است اگر این طوری شد که حق نیز در تناقض این است حرف صاحب فصول درست در می‌آید زیرا طبق حرف مشهور که مسأله معلوم است. نقیض ترک صلات موصل نیز خود صلات نیست زیرا در اینجا نقیض دو مصداق دارد یکی صلات و دیگری ترک مجرد یعنی ترک ازاله که صلات درونش نباشد. اگر نقیض دو مصداق داشت به خاطر اینکه نقیض واحد، واحد است و برای یک شی نمی‌توان دو نقیض قائل شد زیرا مستلزم اجتماع و ارتفاع نقیضین است آنها لازم نقیض می‌شوند. خیلی مرتب است. در فضایی که نقیض شی چیزی باشد که با شی تقابل سلب و ایجاب دارد و اگر این را پیاده کنیم صلات و ترک صلات درست است ولی اگر گفتم ترک صلات موصل واجب است دیگر نمی‌توان گفت نقیض ترک صلات موصل، فعل صلات است زیرا یک فعل صلات دارم که هست ولی در رتبه اش یک ترک مجرد است، که ترک مجرد این است که مکلف ازاله نکند نماز هم نخواند به دلیل اینکه اینها در یک رتبه قرار دارند و دو تا هم نمی‌توانند نقیض شی واحد باشند پس نقیض آن شی واحد یک چیز دیگری است که اینها لازمه آن است. خلاصه حرف امام این است که حق با صاحب فصول است.

اشکال حضرت امام به جواب مرحوم آخوند از اشکال شیخ

اینکه مرحوم آخوند فرمودند اینها مقارن هستند حضرت امام می‌فرماید مرحوم آخوند اشتباه کرده است و این طوری نیست که وقتی یک چیزی به وجود نیامد مثلاً وقتی صلات نداشتیم، صدق این مسأله از باب عدم موضوع است نه از باب اینکه موضوع وجود دارد ولی صادق نیست. مقارنت حتی در مصادیق ذاتی این طوری است و اگر یک

^۱. تهذیب الأصول؛ ج ۱؛ ص ۳۸۴.

چیزی از باب عدم موضوع، نبود این به معنای مقارنت نیست و لذا مرحوم آخوند نمی تواند بگوید اینجا مقارنت در کار است لذا رکن فرمایش حضرت امام همین نکته‌ای است که بیان کردم که شیخ و مرحوم آخوند باید دقت کنند که در کدام فضا دارند با تناقض کار می‌کنند در فضای حکم عقل که تقابل، تقابل سلب و ایجاب است نمی‌توان حرف دیگری زد، با دقت عقلی در تناقض، کلام مرحوم شیخ و مرحوم آخوند هر دو غلط است.

نکات رئیسی کلام در اشکال به مرحوم شیخ و مرحوم آخوند

در آخر امام می‌فرماید: «نعم، لنا کلام فی باب الضد» ما یک نکته رئیسی داریم که اگر کسی بخواهد با عدم کار کند و هو أن العدم لا ینطبق علی الوجود بنحو من الأنحاء و لا یقارنه و لا یلازمه، و ما ذکر هنا مبنی علی الغضّ عنه.^۲ ما از آن نکته اول باید عدول کنیم.

حضرت امام دو نکته رئیسی دارد نکته اول اینکه اگر کسی با عدم بخواهد کار کند نمی‌تواند عدم را مقدمه یا ملازم یا مقارن قرار بدهد. تقدم عدم و تاخر عدم و تقارن عدم و تلازم عدم غلط است زیرا عدم معدوم است.

تقدم و تاخر و تقارن در فضای وجود است، با عدم نمی‌شود این طوری کار کرد شما به عدم شیئیت دهید و بعد آن را مقدمه مقارن و موخر کنید، عدم اگر عدم است و معدوم است، لذا امام می‌فرمایند که با عدم نمی‌شود از این کارها کرد. یکی از دلایل علامه طباطبایی برای اینکه حقیقت تناقض سلب و ایجاب است همین نکته است که عدم با چیزی تقابل نمی‌کند. لذا به تعبیر علامه تناقض نسب ذهنی از اقسام تقابل است یعنی واقعا بین مفاهیم و گزاره‌ها شکل می‌گیرد زیرا تقابل نسبت طرفینی است و عدم طرف چیزی قرار نمی‌گیرد تا تقابل شکل بگیرد.

امام رضوان الله تعالی علیه این دو نکته رئیسی را دارند که جناب شیخ و مرحوم آخوند دو مسامحه دارند یک مسامحه در مسأله عدم که عدم را به عنوان مقدمه بیان می‌کنند و می‌گویند عدم الصلاة و عدم الضد مقدمه تحقق ضد دیگر است و یا عدم را مقارن قرار می‌دهند و می‌فرمایند این عدم مقارن با نقیض یا ملازم با نقیض است این یک مسامحه است

از این مسامحه اگر بگذریم یک مسامحه دیگری در تعریف نقیض است. شما نقیض شی را رفع شی می‌گیرد و لازمه این کلام شما این است که مطارده در نقیضین یک طرف باشد نه طرفینی. انسان طرد لانسان کند ولی لانسان طرد انسان نمی‌کند بلکه لانسان طرد لا لانسان می‌کند.

ما به مرحوم شیخ می‌گوییم اگر شما عقل را از عرف جدا می‌کنید عقل نمی‌گوید که نقیض شی رفع شی است. شیخ فرمود اگر عقلی باشد ثمره نیست در حالیکه به نظر ما اگر عقلی باشد ثمره است زیرا شما در فضای عقلی نقیض را رفع معنا کردید در حالیکه ما نقیض را سلب و ایجاب می‌دانیم و در فضای عرف نمی‌خواهیم وارد شویم زیرا حاکم عقل است. به فضای عرفی وقتی مراجعه می‌کنیم که به دلیل لفظی مراجعه کنیم و فهم دقی عرف را از عناوین موجود در دلیل لفظی جویا شویم. این حسن کلام شیخ است که دقت عقلی را از دقت عرفی جدا می‌کند ولی این دقت عقلی را می‌خواهیم یک بلکه دو پله دقیق‌تر کنیم و بگوییم اگر جناب شیخ قائل به دقت عقلی شد باید دست

^۲. تهذیب الأصول، ج ۱، ص ۳۸۷.

از کلام میرداماد بکشد و باتوجه به فضای دقت عقلی اولاً عدم مقارن و ملازم و موخر نیست و ثانیاً تناقض رفع شی نیست بلکه تناقض مطارده طرفینی است و اگر این گونه بود آن موقع تقابل تناقض جایی شکل می‌گیرد که مسأله این گونه باشد.

با توجه به این تحلیل به سراغ دو استدلال شهید صدر در بحث دلالت نهی بر فساد باز می‌گردیم. ایشان دو استدلال داشتند. یک استدلال را باهمین تحلیل جواب دادیم و گفتیم اگر عقل حاکم شد اولاً ما قائل به وجوب مقدمه نمی‌شویم به خاطر اینکه لغویت لازم می‌آید و خود عقل حاکم است و این عقل ما را بی‌نیاز از وجوب غیری می‌کند که به قول خود آقایان هیچ اثر و ثمره‌ای ندارد، و وجود مقدمه هیچ ثمره‌ای ندارد مگر تحقق ذی‌المقدمه و یک بعث غیری است با همان خصوصیات وجود غیری، در حالیکه عقل می‌گوید من در وادی امتثال این کار را برای تو انجام می‌دهم پس وجوب غیری لغو است و اگر لغو شد نمی‌توان گفت با وجوب غیری کار کردیم این صلات باطل نیست ولی اگر با وجوب عقلی کار کردیم این صلات باطل نیست ولی با وجوب غیری مولوی کار کنیم چون بعث مولوی داریم نهی از ضد دارد زجر مولوی دارد و لذا صلات باطل است.

ما بیان کردیم اولاً این را قبول نداریم و این فارق است و شما چطور آنجا اصرار بر لغویت دارید و ثانیاً اگر تنزل کنیم و قائل به وجوب غیری شویم وجوب غیری را در مقدمه موصله داریم و لذا ترک صلاتی که موصل به ازاله نیست چه مشکلی دارد و چرا می‌گویید این اضافه، اضافه بغض است بغضی وجود ندارد که ترکش لازم باشد و این بغض از باب ترک واجب اهم اتفاق می‌افتد و ربطی به این صلات ندارد و لذا نمی‌شود گفت که اضافه، اضافه حب نیست و قربی تحقق پیدا نمی‌کند. اگر عقل حاکم است عقل در اینجا هیچ حرفی ندارد و فرض ما اینجا این است که ما با عقل کار می‌کنیم و هیچ دلیل لفظی اینجا وجود ندارد.

دلیل دوم شهید صدر که فرمودند: در این فضا اگر نهی غیری داشته باشیم چطور با مسأله ترتب آن را جمع می‌کنیم این دلیل دوم را باید تحلیل کنیم. دلیل اول در فرمایش ایشان و مرحوم مظفر مشترک است و خواسته‌اند حرف امام و محقق نائینی و محقق خوئی را رد کند که جوابش همین است که بیان کردیم.